

دریاچه مخفی

کارن اینگلیس

مترجم: منصوره خمکده

سرشناسه: اینگلیس، کارن
 عنوان و نام پدیدآور: دریاچه مخفی / کارن اینگلیس؛ مترجم منصوره خمکده.
 مشخصات نشر: قم: نگاه آشنا، ۱۴۰۰.
 مشخصات ظاهری: ۹۶ ص.؛ ۲۱×۱۴ س.م.
 شابک: ۰-۶۳-۷۷۰۱-۶۲۲-۹۷۸
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا
 یادداشت: عنوان اصلی: The secret lake.
 عنوان دیگر: دریاچه‌ی مخفی.
 عنوان دیگر: راز دریاچه.
 موضوع: داستان‌های نوجوانان انگلیسی-- قرن ۲۱ م.
 Young adult fiction, English-- 21st century
 شناسه افزوده: خمکده، منصوره، ۱۳۷۷-، مترجم
 رده بندی کنگره: PZ۷/۱
 رده بندی دیویی: ۸۲۳/۹۲ [ج]
 شماره کتابشناسی ملی: ۸۶۸۷۵۴۹
 اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

دریاچه مخفی
 نویسنده: کارن اینگلیس
 مترجم: منصوره خمکده
 ناشر: نگاه آشنا
 طراحی جلد: استودیو کتاب
 صفحه آرایی: زیبا کتاب
 تاریخ و نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۰
 شمارگان: ۵۰۰ نسخه
 شابک: ۰-۶۳-۷۷۰۱-۶۲۲-۹۷۸



قم، بلوار سمیه، سمیه ۲۶، پلاک ۱۹

۰۲۵-۳۷۸۳۹۸۳۶

۰۲۵-۳۷۸۳۹۸۳۷

۰۲۵-۳۷۷۳۴۹۳۹

۰۹۱۲۱۵۱۰۴۸۴

کلیه حقوق این اثر ترجمه، متعلق به
 «انتشارات نگاه آشنا» می باشد و
 هرگونه خرید و فروش با مترجم و یا
 کپی از متن کتاب غیرقانونی بوده و
 قطعاً پیگرد قانونی خواهد داشت.



فهرست مطالب

۷.....	باغبان
۱۱	زیرتپه
۱۴.....	فرار صبحگاهی
۱۷	دریاچه مخفی
۲۲	بچه‌ها در باغ
۲۷.....	پسر بچه دزد
۳۱	سازندگان تونل زمان
۳۸.....	ورود ناگهانی زیر نور مهتاب
۴۵	جنب و جوش موش کورها
۵۰.....	بازگشت
۵۵	نجات
۵۹	گناهکار
۶۴	خوش آمدگویی غیرمنتظره
۶۹	سرنخ فراموش شده
۷۳.....	چای عصرانه
۷۸.....	بازدید
۸۳.....	رمزگشایی معما
۹۱.....	پایان ماجراجویی
۹۶	درباره نویسنده

بیا و در باغ تخیل بازی کن. بگذار بذر رویاهایت در
سرزمین های دور رشد کرده و جوانه بزنند و زمان را به
دست فراموشی بسپاری.

این کتاب را به مادر و پدرم و تمام کودکانی که عاشق
رویاپردازی هستند، تقدیم می کنم.



باغبان

صورت تام آنقدر داغ شده بود که حس می‌کرد نزدیک است منفجر شود. آفتاب سرظهری رحمانه به کمر و سرش می‌تابید و خیلی وقت بود که قطره‌های عرق روی پیشانی‌اش نشسته بودند و سرش را می‌خاراندند و قلقلک می‌دادند؛ اما او هنوز به کندن زمین مشغول بود. تام مطمئن بود که اگر به کندن ادامه دهد، قطعاً به یک چیزی خواهد رسید. مثلاً شاید یک دسته موی نرم و ابریشمی؟ صدای جیغی آرام؟ یا (شاید هم از همه بهتر)، یک جفت چشم ریزنیمه باز که به نور شدید آفتاب خیره شده بود؟

تام دست از کار کشید تا قطره‌های عرق را با پشت دستش پاک کند و بعد انگار که برای بار هزارم باشد بیلچه‌اش را بلند کرد تا به کندن ادامه دهد که درست همان موقع سایه تاریکی از پشت سرش بالا آمد. سرمای آشنایی تا مغز استخوانش نفوذ کرد و قلبش به تپش افتاد و خیلی آهسته سرش را برگرداند تا با نگاه تیز و عصبانی باغبان آنجا یعنی چارلی گرین^۱ روبرو شود.

«تام هوکن^۲، خوب گوشات رو باز کن! قبلاً هم بهت گفتم که من با این لونه‌های لعنتی موش کور حسابی درگیر هستم و نمی‌خوام تو با این کارات برام قوز بالا قوز بشی!»

تام احساس کرد که گونه‌هایش مثل کوره آتش شده است، اما این خیلی عجیب بود زیرا ناگهان کل بدنش یخ زده بود. تام مطمئن بود که از همان روز اول که آن‌ها به منطقه باغ‌ها نقل مکان کرده بودند، چارلی گرین از او خوشش نمی‌آمد. همیشه نگاه‌های چارلی به او تمسخرآمیز بود.

تام می‌خواست چیزی بگوید اما ناگهان گلویش چنان خشک شد که انگار در ظل تابستان وسط صحرای ساها را گیر کرده باشد. او هیچ وقت نمی‌توانست خود را از مخمصه نجات دهد، اما در گیرافتادن استاد بود. چارلی گرین با غضب به او نگاه کرد و غرغرکنان گفت: «دفعه بعدی، مجبورم به مامانت بگم! حالا هم جل‌وپلاست رو جمع و جور کن و زود بزن به چاک!»

تام با دست پاچگی گوشه‌ی کیسه گنج خود را در دست گرفت. اما نفس راحتی کشید وقتی دید که چارلی گرین متوجه یک ردیف گل‌هایی که کنده بود، نشد. حالا آن گل‌ها میان گنج زمینی‌اش جا خشک کرده بودند. گنج او شامل سه سنگ بسیار زیبا، یک تکه بطری سبزشکسته و یک کیف پاره پوره که احتمالاً متعلق به یک عروسک بود، می‌شد. او می‌خواست سنگ‌ها را پیش خود نگه دارد و داخل جعبه‌ای که رویش نوشته بود «گنج زمین تام» و داخل شومینه‌ی اتاق بزرگ قرار داشت، بگذارد. او قصد داشت بقیه وسایل رو سرجایشان، داخل خاک برگرداند.

تام در حیاط پشتی را که از دیگر باغ‌های اشتراکی آن اطراف جدا بود، باز کرد. چارلی گرین به تازگی سوراخ موش کورها را پر کرده بود و با عصبانیت روی چمن‌های کنار کلبه‌اش پرسه می‌زد. همه جای زمین پراز کپه‌های خاک بود که این طرف و آن طرف پراکنده شده بودند. قطعاً آن هفته، هفته خیلی بدی برای موش کورهای لندن غربی بود.

هنوز هم هربار که تام وارد اتاقش در طبقه اول می‌شد، قلبش تندتند می‌زد: بعد از آن اتاق کوچکی که در آپارتمان طبقه دهم هنگ‌کنگ داشت، این اتاق به چشمش یک اتاق کاملاً رویایی به نظر می‌آمد؛ انگار که با داشتن آن اتاق، تمام آرزوهایش به حقیقت پیوسته بودند! سقف اتاقش آنقدر بلند بود که گویی به آسمان می‌رسید؛ پنجره‌های دولنگه و خیلی بلند اتاقش را به یک بالکن کوچک و آفتاب‌گیر باز می‌شد و آن طرف اتاقش هم یک شومینه مجلل از جنس سنگ مرمر مرغوب وجود داشت که از قد تام بلندتر بود. اما مهم‌تر از همه این‌ها، منظره‌ای بود که مشرف به اتاقش بود و انسان را به وجد می‌آورد.

اتاق جدید تام روبه باغی وسیع و بی انتها باز می شد که تا جایی که چشم کار می کرد فقط درخت بود. این باغ که بین تمام خانه های آن منطقه مشترک بود، پراز بوته گل های صدتومانی و درختان بلوط بود و انگار شاخه های تنومند درختان سربه فلک کشیده بودند و ابرهای گذرا را می خراشیدند.

تام بینی اش را محکم به پنجره فشار داد و نفس عمیقی کشید. او هنوز در فکر چارلی گرین بود. ناگهان در خلال ابری از بخار که روی شیشه ایجاد شده بود، سگ کوچکی را دید که از لای درختان بیرون پرید و در میان چمن ها به طرف خانه ها دوید. تام نیشش تا بناگوش باز شد و تا جایی که می توانست بلند فریاد زد: «باورم نمی شه، استل^۱! هری^۲ برگشته!»

استلا^۳ که در اتاق خواب بغلی، روی تختش دراز کشیده بود و به دستبند دوستی اش نگاه می کرد، هیچ جوابی نداد. او صدای موسیقی آیفونش را تا آخر زیاد کرده بود و به فکر دوستانش در هنگ کنگ بود که احتمالاً همگی الان خواب بودند. او همان طور که آب نبات میوه ای پولو^۴ را با ملچ و ملوچ می خورد، داشت به روزی که گذرانده بود فکر می کرد. در حقیقت آن پنجمین آب نباتی بود که با طعم لیموی سبز می خورد؛ همانی که همیشه در گوشش جرق جروق می کرد و برایش لذت بخش بود.

او به بهترین دوستش هانا^۵ تازه در فیسبوک پیام داده بود: «تام فکر می کنه، اومده تو بهشت! اما اینجا به شدت دلگیره و حوصله آدم سر می ره. تا چشم کار می کنه فقط لونه ی موش کور و پسر دیده می شه!»

استلا از جایش تکان نخورد. تام بی توجه به اطراف، تا کمر از بالکن اتاقش خم شد و کم مانده بود از ارتفاع سقوط کند. او کاملاً مصمم بود تا ببیند آیا خانم مون^۶ به استقبال سگ گمشده اش خواهد آمد یا نه. البته که او به پیشباز او نیامده بود. اصلاً مگر خانم مون پیشگوبود که بداند چه زمانی هری به خانه برمی گردد. حالا پیشگوبه کنار، اما تمام اهالی باغ فکر می کردند که خانم مون دیوانه است. او هر بار که سگش گم می شد، اعلامیه سگ گمشده در همه جا پخش می کرد و با تلفن کردن به همسایه ها همه را شاکی می کرد. اغلب اوقات هم این غیب شدن ها چند روزی طول می کشید.

1. Stell مخفف اسم استلا

2. Harry

3. Stella

4. Fruit Polo

5. Hannah

6. Mrs. Moon

تام متوجه شد که وقتی مشغول کردن زمین بود، داشت به هری فکر می کرد. انگار رفت و آمدهای آن سگ کوچک تریر^۱ جزئی از روال زندگی در باغ بود؛ درست مثل غرزدن های چارلی گرین و لانه های موش کور و البته خانم مون خل وضع که دیدنشان برای اهالی باغ امری عادی شده بود. اما چرا آن سگ دائم غیب می شد؟! و اینکه او دقیقاً کجا می رفت؟ او خیلی سریع از فکر چارلی گرین درآمد و با خود عهد کرد که تا آخر تابستان به راز هری کوچولو پی ببرد.

نوعی نژاد سگ Terrier 1.